رساله در اثبات عصمت حضرت فاطمه که ... [illegible]

[illegible]

رساله اثبات الغیبه و لطف الحیره

حمد و سپاس و ستایش و ثنای بی قیاس واجب الوجودی را
که بمحض جود افاضت فیض وجود بر خلق عالم نمود و بفرط لطف
بی غایت و کمال عنایت بی نهایت تفویض منصب جلیل خلافت
عالمیان در هر زمان از روی مرحمت و احسان جهت انتظام
و حسن نظام معاش و معاد ایشان بیکی از انبیا و وصیی
از اوصیا علیهم افضل الصلوة و اکمل الثنا فرمود و تحف
صلوات بیحد و تحف درود افزون از مرتبه شماره و عد
بر سید انبیا و رسل و آل و عترة معصومین او و اکمل اوصیا

و هادیان سبل و افضل عارفان اسرار جبر و و کل آن طایفه
عظیم الشان که شناخت و تابعیت ایشان سبب نجات ابد
و انکار و مخالفتشان موجب عذاب دایم و عقاب سرمدست
بعد از ادای مراسم حمد و صلوة چون در بعضی اوقات
که مشرف بود بسعادت خدمت و دولت شرف ملازمت
سده سنیه و عتبه علیه بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب
اشرف اعلی شاه دین پناه سلیمان شان سکندر نشان ملایک سپاه
موسس بنیان معدلت و مشید مرصص ارکان هدایت و درایت
و ارشاد حامی شریعت سید المرسلین ناشر طریق حق اجداده الائمه
المعصومین مروج مذهب شریف اهل بیت طاهرین رافع رایات
آیات دین مبین مظهر کلمات بینات رب العالمین صاحب
النفس الشریفة القدسیة الممنوح بالریاسة العلیة الالهیة

شاهی که بهر زیور دین کوهر جاه او | طالع کشت در صدف لطف کردکار
از عکس خاطرش که علم را فروغ | بر قطب همتش فلک شرع را مدار
نشانده شمع زندکی از اهل اختلاف | صبح نبرد از دم شمشیر آبدار

المؤید المظفر المنصور سید الی نفخ الصور السلطان بن الخاقان ابن
الامام و هکذا الی آدم علیه السلام السلطان شاه طهماسب بهادر خان
خلد الله تعالی فی بسیط الارضین الی یوم الدین ملکه و سلطانه
وافاض علی قاطبة العالمین بره و مرحمته و احسانه مرفوع اللوا
مظفرا علی کافة المخالفین و الاعدا حکایت بحر ابیض و جزیره
خضرا که در ان ناحیه مقدسه مقام فرخنده فرجام حضرت
صاحب الامر است علیه افضل الصلوة و اکمل الثنا بذروه
عرض رسانیده بود و مجمل آن معروض کردانیده و بعد از ان
داعیه آن داشت که تفصیل مضمون آن نیز مشروحا معروض کرداند

در ثانی

بحث

در ثانی الحال بخاطر فاتر رسید که چون ارباب معاندت را در
امامت سیما در قضیه غیبت حضرت صاحب الزمان و قاطع البرهان
و خلیفة الرحمن علیه و آبایه الایمة الاوصیا الف صلوة و سلام
من المهیمن الدیان بنا بر عصبیت و حمیت جاهلیت مخالفت و مناکره
هست و اظهار انکار مینمایند و وقوع آن مستبعد می شمارند
و همچون مردود خناس بالقاء هر شبهه و وسواس ضعفاء العقول
و عوام الناس را که همچنان از ارباب حق نشنیده اند و نور
ایمان بر دل ایشان نتابیده و حلاوه آن بمذاق ایشان نرسیده
بزخرفات خود از راه می برند و بوادی ضلال و اضلال خود
کرفتار میسازند پس اگر رساله وجیزه جامعه و اضحه در اثبات
امامت و بیان بعضی از حکمت غیبت و کشف ظلمه آن حیرت
بلفظ فارسی که طوایف عجم را نفع از ان اتم است مشتمل بشواهد

و دلایلی که رافع خوایل شبه ارباب ضلال و اضلال گردد
در مقدمه حکایت مذکوره مولف و مسطور شود و بغایت مناسب
خواهد بود و لایق خواهد نمود و مثوبات و اجر خیر قربات آن
انشاء الله تعالی بحسب درج دنیا بروزگار فرخنده آثار
نواب کامیاب اشرف اعلی که باعث انتشار این رساله
و اشتهار این حکایه اندراج و عاید خواهد گردید پس بعد
استخاره از درگاه جلال ملک متعال و توجه و توسل
بمواطن ملکوتیه مواطن چهارده معصوم پاک بیهمال خصوصا
صاحب العصر والزمان حامی طوایف اهل الایمان علیه و علیهم
افضل صلوات الله الرحمن با وجود انحرافی که در مزاج واقع بود
اشتغال بتالیف آن وسیله صحت عاجل و ذخیره ثواب
جزیل آجل دانسته در آن شروع نمود و بر وفق مدعا خاطر و

مرتضای دلها باندک روزی مرتب ساخت و از ترتیب تألیف
آن پرداخت محتوی و مشتمل بر بدایع مسایل که در بسی از رسایل
مفقود بود و در کتب مصنفه درین باب غیر موجود مستنبط
از دلایل قاطعه عقلیه و شواهد ساطعه صحیحه صریحه نقلیه و ببرکات
معجزه و کرامات بواطن شریفه آنحضرات در آن اثنا
مرض بصحت و انحراف مزاج بعافیت مبدل شد والحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله المحقین الذین
نَصَرُوا مُحِبّیهِم بتلبیس شبهات ابالیس المبطلین و انقذوهم عن
مهالک ورطات اباطیل الهالکین امید که نزد خاطر اجل
اعلی مقبول و بسعادت ملاحظه نظر اشرف اسنی موصول
گردد و بدان بی شبهه و ریب چنانکه بر ارباب بصیرت
و اصحاب یقین و معرفت واضح است و برهان عقل

صحیح و دلیل نقل صحیح ثابت و لایح که عالم چون مستقر طوایف
امم و محل اجتماع اصناف بنی آدم است و مکان تنازع ایشان
و نظر هر یکی بمقتضای شتهای خود قطع نظر از امور دیگران
نشاید که خالی باشد از لطف وجود یکی از مجتهدان خدای تعالی که بعد از
انبیا اوصیا اند و ائمه هدی یا ظاهر مشهور یا غایب مستور
تا حفظ کتاب خداوند تعالی و سنت رسول مجتبای مرتضای او
صلی الله علیه و آله الاوصیا نمایند و بندگان از طریقه رضیه
حسن معاش و معاد بر نهج حکم الهی که شریعت عبارت از آنست
تعلیم فرمایند و از ظلم و مناهی و تعدی و تباهی بزواجر
اوامر و نواهی حضرت پادشاهی جل شانه و عظم برهانه
باز دارند و ایشان بعد از پیغمبر ما علیه و علیهم افضل صلوات الله
الملک الاعلی منحصرند در دوازده به برهان قاطع عقل

ونقل

و نقل که از انجمله وجوب عصمت امام است تا متابعت او توان نمود
و اوامر و نواهی او محل اعتماد تواند بود و غیر ایشان باتفاق مخالف
و موالف معصوم نیست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اشارت بامام حسین صلوات الله و سلامه علیه فرموده که
هذا امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم یعنی این فرزند
من امام است پسر امام برادر امام پدر نه امام نهم ایشان قایم
ایشانست اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب شاه
اولیاست بعد از و امام حسن مجتبی بعد از و امام حسین شهید
بکربلا بعد از و امام علی زین العابدین بعد از و امام محمد باقر بعد از و
امام جعفر صادق بعد از و امام موسی کاظم بعد از و امام
علی رضا بعد از و امام محمد تقی بعد از و امام علی نقی بعد از و
امام حسن عسکری و آخر ایشان امام و پیشوای زمان محمد بن الحسن المهدی

خاتم اوصیا صلی الله علیهم و آبائهم و ابنائهم افضل الصلوة و اتمها
الی یوم الجزاء و آن حضرت حی و قایم است بامر خداوند تعالی
و بواسطه حکم و مصالحی که قلیلی از آن بر مردم ظاهر است و باقی
اسرار آن در پرده خفا مستور و همچون دیگر مسایل تعبدیه از قصور
هر قصوری دور است بغیبت و علت از جماعتی مخصوصه
نه هر جماعت مامور است و با وجود آن نمیگذارد که در
ارکان شریعت و اصول دین و ملت بهیچ وجه خللی واقع شود
و در احکام آن تغییر و تزلزلی دست دهد چنانکه بر همگی واضح است
که در امتداد مدت این غیبت با کثرت مخالفان و قلت موالفان
بهیچ وجه قصوری در دین مبین و تمام نشده و فتوری بارکان
مذهب حق اهل البیت طیبین راه نیافته و در هر عصر مجتهدان
و فقهای عظیم الشان بوده اند و تجدید بنیان مذهب شریف

ایشان

ایشان نموده اند و اجماع که قول امام در آن حجت است در اعصار
و امصار تکرار داده و انعقاد شده و آنکه ارباب معاندت متابعت
شریعت شریفه نمایند یا حدود شریعت غرا و ملت زهرا
در سایر اطراف و اکناف دنیا چنانکه باید جاری نشود تبعه
و گناه آن در گردن متمردان و مانعان ظهور است بواسطه
مخالفت و عدم نصرت که یکی از اسباب ظاهره غیبت است
و اکثر انبیا و اوصیا را صلوات الله علیهم این حال واقع شده
و این غیبت دست داده و حضرت رب العزة جل شانه
مقدار امتداد مدت آن غیبت بحسب مقتضای حکمت در هر زمان
مقدر فرموده و ابتلا و امتحان بندگان آن نموده و گاه بوده
که مدتها از میان قوم خود غایب شده اند و اوامر و نواهی
ایشان بحسب ظاهر بر آن جماعت جاری نشده از آنجمله آنچه بسند

صریح که منتهی میشود به ائمه هدی علیهم افضل الصلوة والثنا این
فقیر کثیر از نقل آن صحیح است غیبت ادریس نبی
علیه السلام که اول غیبات انبیا و اوصیاست از میان قوم
بواسطه پادشاهی جبار که در آن عصر بود و قصد قتل او داشت
و جمعی کثیر از شیعه و مخلصان او بقتل آورده بود و آنچه مانده
بودند ایشان را فقیر و عاجز و خایف ساخته بود و عدد ایشان
بیست نفر بود ادریس علیه السلام ایشان را گفت که این شهر
خراب خواهد شد و اهل آن هلاک خواهد گردید شما از اینجا بیرون
روید ایشان بیرون رفته در شهرهای دیگر متفرق شدند و ادریس
علیه السلام از آنجا غایب شد و بکوهی بلند رفت و در روز
آنجا روزه میداشت و چون شب میشد ملکی از حق سبحانه و تعالی
مامور بود که طعام افطار او می آورد و مدتی در آنجا غیبت

فرموده بود و روزگار باین منوال میگذرانید و چون الله سبحانه
و تعالی انتقام از آن جبار فرمود موضعی که در آنجا می بود خراب
نمود و او را هلاک ساخت و زن او که باعث بر ظلم و ستم
او میشد میرانید و گوشت او را بسگ خورانید چنانکه وعده
فرموده بود ادریس علیه السلام ظهور فرمود و در آن حال جباری
دیگر بجای جبار اول پادشاه و حاکم شده بود و آن قوم مدت
بیست سال بود که ببلای قحط گرفتار بودند بواسطه دعای ادریس
علیه السلام که زمانی که از میان ایشان غایب میشد فرموده بود
هر چند آن جبار و اتباع در اول حال با ادریس علیه السلام معاندت
و استکبار نموده بودند چون در آخر الامر بمرتبه عجز و انکسار
بخدمت ادریس علیه السلام در آمدند ببرکت دعای او که خداوند
تعالی اجابت آن باو وعده فرموده بود باران بسیار شد

و از ان قحط خلاصی یافتند و فراخی و ارزانی میان ایشان پدید
گشت و چند وقت دیگر ادریس علیه السلام در میان قوم
بود و ایشان را وعده بفرج قایم اولاد خود که نوح نبی بود
علیه السلام میفرمود تا خدای تعالی او را غایب ساخت و رفع
باسمان فرمود و چون نوح علیه السلام مبعوث شد انواع
تعب و مشقت در مدت بعثت که نهصد و پنجاه سال بود کشید
و غایت سعی جمیل در اظهار دین او بظهور رسید و با وجود
آن شیعه مومن موقن او مرویست که بغیر از چهل نفر نبود و تا
هفتاد نفر نیز گفته اند و چون وقت وفات او رسید شیعه
و مخلصان خود را گفت که بعد از من غیبتی خواهد بود و جبار را
و دران غیبت طاغیان طاغوت سیرت ظاهر خواهند شد
و خدای تعالی در آخر آن فرج خواهد داد و شما را بظهور یکی

از فرزندان من که اسم او هود باشد و دشمنان شما را بریح عقیم هلاک
خواهد ساخت و بعد از ان منتظر ظهور هود علیه السلام می بودند
و بواسطه طول آن مدت دلهای بیشتر مردم قساوت
پیدا کرد و از راه حق انحراف نمودند تا هود علیه السلام ظهور
فرمود و مومنان موقن مسرور شدند و منکران مخالف بریح عقیم
که خداوند تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده هلاک گردیدند
بعد از هود علیه السلام غیبت اوصیا واقع شد تا ظهور صالح
علیه السلام بعد از ان غیبت صالح بود علیه السلام از میان قوم
خود و در زمان غیبت در سن کهولت بود که میان جوانی
و پیری است و چون ظهور فرمود هیأت او متبدل شده
بود و از ان هیأت بهیأتی دیگر گردیده بعضی ملاحظه ناکرده
بالکلیه انکار او کردند و بعضی در شک نمودند که آیا او باشد یا نه

وبعضی دیگر که دل ایشان بنور ایمان منور بود چون علامت صدق
درو ملاحظه نمودند سخن او را قبول کردند و بار دیگر گرویدند شیخ
از صادق علیه السلام درین باب حدیثی طویل روایت
مینماید و این سخن در آخر آن ذکر میکند که با امام علیه السلام
گفتم که روزی که صالح از میان قوم غایب شد آیا عالمی بامر
دین در میان ایشان بود فرمود که خدای تعالی ازان عالیتر و کریمتر است
که روی زمین را خالی گذارد و از عالمی که دلالت نماید مردم را
بخدای تعالی و در آخر این سخن ذکر میکند که امام علیه السلام
فرمود که مثل قایم آل محمد علیهم السلام مثل صالح است علیه السلام
بعد ازان غیبت ابراهیم بود علیه السلام و نوبت از
میان قوم خود و آن اعجب است از امر قایم آل محمد صلوات الله
علیه و علیهم مراتب زیرا که غیبت اولی آن بود که غایب فرمود

باری تعالی عز شانه اثر حمل ابراهیم را علیه السلام از نظر
مردم و از شکم که محل قرار فرزند است بازداشت و در پشت او نقل کرد
تا اثر حمل او پیدا نشود که نمرود از یکی از منجمان گفته بود که
هلاک و زوال ملک تو بدست مولودی خواهد بود که در سرزمین ما
باین زودی متولد شود و او امر کرده بود که میان زنان و شوهران
جدایی کنند تا آن نطفه حاصل نشود و هر فرزندی که در شکم باشد
یا متولد شود او را بکشند چون ابراهیم علیه السلام متولد شد
مادر او را از خوف نمرود بمغاره برد و آنجا گذاشت و بر در مغاره
سنگی نهاد و بازگشت و الله تعالی رزق او را در انگشت مهین او
خلق فرمود که آن را می مکید و شیر ازان میخورد و نشو و نمای
او در یکروز مقابل یک هفته طفل دیگر بود و در یکهفته مقابل یکماه
و در یکماه مقابل یکسال بعد از چند روز مادر او ازانجا که قطع وقت

مادری ست بی طاقت شد و بان مغاره رفت ابرهیم را
علیه السلام دید که چشمهای او گشاده و نگاه میکند و پیش انمه
فرزندی نشو و نما کرده او را از روی شفقت بر داشت و در
بر گرفت و شیر داد و همچنین هر چند روز حیله می انگیخت و خود را
باو میرسانید روزی نزد او رفته بود و چون خواست که بیرون آید
جامه مادر را گرفت و بسخن در آمد که مرا مگذار و باخود بردار مادر را
یرورقت آمد و از مغاره باخود بیرون آورد و بخوف و احتیاط
تمام بخانه رسانید و امر ابرهیم علیه السلام ازین وقت همیشه پوشیده
بود و از نظر مردم غایب تا بحسب امر الهی جل شانه بعد از انکه
برسالت مبعوث شد ظهور فرمود و مردم را ترغیب بدین
مبین نمود غیبت دوم که آنحضرت را واقع شد انست که بحسب
مصلحت الهی جل شانه و عظم برهانه از میان طاغیان متمرد بیرون رفت

چنانکه در قرآن مجیدست که وَاَعْتَزِلُکُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ یعنی
از شما عزلت و جدایی میجویم و از انچه شما میخوانید او را و میـ
پرستید از غیر خدای تعالی وَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ
وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَکُلًّا جَعَلْنَا نَبِیًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا
وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیًّا یعنی چون ابرهیم از قوم خود جدایی
جست و از انچه می پرستیدند از غیر خدای تعالی بخشیدیم ما
او را اسحق که پسر اوست و یعقوب که پسر اسحق است و هر یک
از ایشان را گردانیدیم پیغمبر و بخشیدیم ایشان را از رحمت و شفقت خود
وگردانیدیم از برای ایشان زبان صدق و راستی علی را و مراد
علی ابن ابی طالبست علیه الصلوة والسلام زیرا که ابرهیم دعا
فرموده بود که وَاجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ یعنی بگردان
خداوندا از برای من زبان صدق و راستی در امت آخر [illegible]

حضرت پیغمبر ماست صلوات الله وسلامه علیه و آله پس گردانید
اورا خداوند تعالی از برای ابراهیم و اسحق که پسر او ست و
یعقوب که پسرزاده اوست زبان صدق و راستی یعنی
آنچه آنحضرت فرماید عین صدق و محض راستی است و این
تفسیر مروی است از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام
واین لسان صدق و کلمه راستی و حق صلوات الله وسلامه
علیه میفرماید و خبر میدهد از ان که قایم آل محمد صلوات الله
علیه وعلیهم یازدهم از فرزندان اوست و او مهدی آخر زمان است
که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه پر از جور و ظلم کرده باشند
و اورا غیبتی خواهد بود و درین غیبت مردم را حیرتی
عظیم خواهد شد و دران گمراه خواهند گردید قومی چند بواسطه
ضعف دین و هدایت خواهند یافت قومی چند از مومنین

موقنین بواسطه قوت یقین و می فرماید که این حال البته
باین منوال خواهد بود و دران شایبه نیست و در حدیثی که راوی
آن کمیل بن زیاد نخعی است میفرماید که زمین خالی نیست از ان کسی
که قایم باشد بحجت خدای تعالی ظاهر یا پوشیده تا حجتهای خدای
تعالی و بینات او باطل نشود و غیبت ابراهیم علیه السلام را
که حسب الامر الهی جهت عبرت و مزید بصیرت سیاحت
و مسافرت اختیار نمود و از میان قوم غایب شده در اطراف
و اکناف عالم مدتی تنهایی گردید و بعد از ان غیبت یوسف بود
علیه السلام مدت بیست سال از زمانی که برادران او را از نظر
پدر که یعقوب است غایب ساختند و انواع مشقتها و محنتها
کشید تا لطف الهی شامل حال او گشته بسلطنت ملک مصر رسید
وخداوند تعالی میان او و پدر و برادران و خاله که بمنزله مادر او

چنانچه در وجود او که مخلوق
خواهد بود شایبه نیست

بود جمع فرمود و درین مدت غیبت مسافت نه روزه راه
میان او و پدر و برادران و قوم بیشتر نبود زیرا که یوسف علیه السلام
در مصر متمکن بود و ایشان در فلسطین و بعد از انکه خبر او معلوم کردند
به نه روز از فلسطین بمصر آمدند و با وجود قرب جوار ایشان را
بهیچ وجه اطلاع بر حال او درین مدت نبود حضرت صادق
علیه السلام میفرماید آنچه مضمون آن باین راجع است که چه انکار
می نماید این امت را که خداوند تعالی بکند نسبت با حجت خود
انچه کرد نسبت با یوسف پس تواند بود که حجت علیه السلام
درمیان مردم سیر نماید و در میان بازارهای ایشان براه رود
و پای مبارک بر بساطهای ایشان نهد و او را نشناسند تا
آنزمان که خدای تعالی اذن دهد او را که خود را بایشان شناساند
همچنانکه حال یوسف بود علیه السلام که برادران و مردمان او دیدند

او را در ملک مصر و نشناختند و با وجود قرب جوار هیچ یک
از ایشان بر حال او اطلاع نیافت تا آنزمان که خدای تعالی اذن
داد او را و خود را بایشان شناسانید و بعد از ان غیبت موسی
بود علیه السلام از میان بنی اسرائیل مدت بیست و هشت سال
چنانکه مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود در
قایم شبهی و مانندی هست از موسی بن عمران راوی که
عبد الله بن سنان است میگوید که گفتم چه شبه و مانند
فرمود پوشیده شدن ولادت او و غیبت او از قوم گفتم
موسی علیه السلام چند وقت غایب شد فرمود بیست و هشت
سال و بعد از ان غیبت جمعی بود از اوصیا علیهم التحیة والثنا
روایت میکند محمد بن عماره از صادق علیه الصلوة والسلام
که بعد از یوشع بن نون که وصی موسی بود علیهما السلام

تا زمان داود علیه السلام مدت چهار صد سال ائمه و اوصیا
حسب الاشاره الهی جل شانه و عظم برهانه غایب و پنهان بودند
و عدد ایشان یازده نفر بود و بغیر از مؤمنان صاحب یقین
و محرمان اسرار دین نزد ایشان راه نداشت و آن طایفه
بود که متردد بودند و معالم امور دین از ایشان اخذ مینمودند
و وصی آخرین ایشان بعد از غیبت ظاهر شد و بشارت داد
ایشانرا به نبوت داود علیه السلام و پاک ساختن روی زمین
از خبث وجود جالوت و فرج آنجماعت در ظهور داود
علیه السلام و کشته شدن جالوت بدست او با آنکه این معنی
در تصور احدی از آنجماعت نبود و در هیچ خاطری خطور نمی نمود
چراکه حضرت داود را علیه السلام درین مرتبه نمی شناختند و این
معنی از و ترقب نداشتند پس امام علیه السلام میفرماید

که همچنین است حال قایم علیه السلام و اورا علمی خواهد بود که چون وقت
ظهور رسد آن علم از خود گشاده شود و خدای تعالی اورا بزبان آورد
پس ندا کند و گوید که ظهور فرما ای ولی خدا و بکش دشمنان خدارا
و اورا شمشیری باشد در غلاف چون وقت ظهور رسد خود از غلاف
بیرون آید و خدای تعالی اورا بنطق درآورد و ندا کند که بیرون آی
و ظهور فرما ای ولی خدا که جایز نیست که بعد ازین توقف کنی
در دفع دشمنان خدا پس بیرون آید قایم علیه السلام و بکشد دشمنان
خدارا هرجا که بیند و اقامت حدود خدای تعالی فرماید
و بآنچه خدای تعالی حکم فرموده باشد حکم نماید بعد از آن غیبت
سلیمان بود از میان قوم بنی اسرائیل بعد از داود علیهما السلام مدتی
که بجز علم الهی جل شانه بآن محیط نیست و درین غیبت شیعیان
مؤمن و مخلصان موقن و اجب شواهد و دلایل که برایشان واضح بود

یکدیگر را بشارت ظهور او میدادند تا خداوند تعالی با ایشان فرج
کرامت فرمود و خاتم ملک باو عنایت نمود و انس و جن و ریح
و طیر و وحش مسخر او گشتند و متوجه ملک اصطخر شد و مومنان
و محبان او انجا بر او مجتمع شدند و از حیرت آن غیبت و دهشت آن
خلاصی یافتند و در وقت وفات وصیت باصف بن برخیا کرد
و همیشه شیعه و مخلصان قوم باو متردد بودند و معالم دین از و
فرا میگرفتند تا بامر باری تعالی غایب شد غیبتی طویل
و مدتی مدید بعد از ان ظهور فرمود و مدتی دیگر میان ایشان بود
تا داعیه نمود که وداع قوم نماید و از ایشان جدا شود قوم گفتند
یا نبی الله کجا باز بهم خواهیم رسید فرمود علی الصراط یعنی
در روز قیامت بر سر پل صراط بهم خواهیم رسید بعد از ان
غیبت دانیال بود مدتی و غیبت عزیر بود مدت صد سال

و دیگر پیغمبران و اوصیای بعد از ایشان و شرح آن طولی دارد و این
مقدمه زیاده ازین لایق نیست و حکایت عیسی علی نبینا و علیه السلام
و غایب شدن او از میان بنی اسرائیل و سفر کردن او باطراف
و اکناف عالم چنانکه هیچ یک از شیعه و قوم او خبر او را
بهیچ وجه نمیدانست و باز ظاهر شدن و شمعون بن حمون را وصی خود ساختن
و قصد کردن بنی اسرائیل او را و باز غایب شدن و رفع کردن
خداوند تعالی او را باسمان چهارم چنانکه قرآن مجید دال است بران
از غایت شهرت مستغنی است از شرح و عجب عجایب آنست
که طایفه مخالف درین حکایت موافقت مینمایند و استبعاد
نمی کنند و غیبت صاحب الامر را علیه الصلوة و السلام منکرند
و مستبعد میدانند و مخفی نیست که آنچنان غیبت که در رفع باسمان
باشد بمراتب اعجب و اغرب است از غیبت صاحب الامر علیه الصلوة

والسلام که در قطری از اقطار زمین است بلکه درین هیچ غرابت
و استبعاد متصور نیست با آنکه استبعادات از امور ممکنه خلاف
عادات اصلا منظور عقلا نیست و چون امری در حیطهٔ امکان باشد
و دلیل عقل و نقل بر وجوب وقوع آن دال و اجبست نزد سایر عقلا
تصدیق وقوع آن بهمه حال و غیبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و استتار
آنحضرت دو نوبت یک نوبت در شعب ابی طالب و یک نوبت
دیگر در غار با مصالحی بواسطه خوف از کفار مشهورست و در قرآن
مجید حکایت آن مذکور و استبعاد طول حیوة آنحضرت در امتداد این
مدت ناشی از غایت معاندت است که دیدهٔ بصیرت ارباب
مخالفت از غشاوهٔ عصبیت و حمیت جاهلیت پوشیده و الا کافهٔ
مخالفان با امتداد حیوة بشری در کثیر از مدت این غیبت پیش
ازان و بعد ازان قایل اند مثل مدت حیوة حضرت نوح نبی علی نبینا

و آله

و آله و علیه السلام که قرآن مجید نیز ازان مخبرست که فلبث فی قومه الف
سنة الا خمسین عاما یعنی توقف و درنگ نمود در میان قوم خود
هزار سال الا پنجاه سال و این مدت دعوت نبوت اوست اما مدت عمر
مبارکش هزار و دویست سال و هزار و پانصد سال تا دو هزار سال نیز گفته اند
و مدت حیوة حضرت خضر علی نبینا و آله و علیه السلام و التحیه
که از زمان حضرت موسی است علی نبینا و آله و علیه السلام تا این زمان که از اول
هجرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله الاصفیا نهصد و پنجاه و دو سال گذشته
دو هزار و چهار صد و پنجاه سالست و کسری تقریبا و همگی معترف اند بوجود
او و درین مدت و غیبت او که اطولست از مدت غیبت حضرت صاحب
الزمان علیه افضل صلوات الله الرحمن و همچنین جمعی بسیار از معمرین که در کتب
ما و ایشان مسطور و در روایات ما و ایشان مذکورست و مرجح در دفع این
استبعاد طایفهٔ مخالف انجا میگویند جواب ماست اینجا و احادیث صحیحه

و نصوص صریحه از رسول رب العالمین و ائمه کرام راشدین صلی الله علیه و علیهم
اجمعین حکایت این غیبت وارد شده با حکایت شکایت از انکار طایفهٔ
بی بصیرت و ارتداد بعضی از مدعیان بی سیرت بواسطهٔ امتداد مدت
غیبت و همچنین وارد شده که آنحضرت را مثل بسیاری از انبیا غیبت خواهد شد
و ثابتان جادهٔ سداد و منتظران فرج از روی اعتقاد درین حال ثواب بسیار و اجر
بیحد و شمار خواهند داشت چنانکه در بعضی روایات وارد است که انتظار فرج
و ظهور امام علیه السلام افضل بسیار عبادات است و همچنین وارد است که هر کس که
بمیرد از مومنان با ثبوت قدم و رسوخ دم در راه اعتقاد ایشان افضل باشد
او از بسیاری از شهدای بدر و احد که در خدمت حضرت سید انبیا صلی الله
علیه و آله الاوصیا شهید گشتند و آنحضرت را دو غیبت است قصیره که
نواب و وکلا بخدمت آنحضرت متردد بوده اند و توقیعات شریفه بمردم
میرسانیده اند و جواب مسایل مردم می آورده اند و غیبت طویله که در آن ظاهرا

قطع آمد شد نواب و وکلا شده و مردم از سعادت رویت توقیعات شریفه
محروم مانده اند و فرج کلی که عبارت از ظهور آنحضرت است در آخر این غیبت خواهد بود
و فرجهای جزوی نیز هست که از قبیل شرط فرج کلیست و قبل از حصول آن بحسب
ارادهٔ پروردگار قادر مختار جل شانه و عظم برهانه از وقت بفعل می آید و بحصول
می پیوندد و سید اجل اورع رضی الملة و الدین علی بن طاوس قدس سره العزیز
در کتاب فتح الابواب که در استخاره تالیف فرموده در مبحث استخاره
بطریق تفال بمصحف مجید اشارت باین معنی نموده نقل مینماید در انجا از اصحاب ما
که ایشان نقل مینمایند که یک طریق از تفال بقرآن مجید آنست که اول
تفال جهت فرج صاحب الامر صلوات الله علیه نمایند و بعد از آن بجهت
حاجت خود بشرطی که در کتاب مذکور مسطور است و در ذیل آن شرح
بتقریب می آورد که فیکون کل وقت یدعی له بذلک فی عامی هذا
او شهری هذا یفرج الله تعالی امرا من تلک الامور الکثیرة فیسمی ذلک

فرجا یعنی پس هر وقت که دعا کنند جهت صاحب الامر صلوات الله
وسلامه علیه بفرج آنحضرت بآنکه دعا کننده گوید که بارخدایا درین سال من
و درین ماه من فرج او کرامت فرما فرج کرامت میفرماید الله سبحانه
وتعالی بکرامت فرمودن امری از امور کثیره جزویه که ظهور که عبارت
از فرج کلیت بآن موقوفست پس این امر را فرج مینامند یعنی این امر جزوی
که درین وقت خاص و سبب خاص و مصلحت خاص کرامت شده و حاصل
گردیده آنرا نیز فرج میگویند همچنانکه ظهور را فرج میگویند غایت ما فی الباب
آنست که این فرج جزویست که در حصول فرج کلی دخل دارد و ظهور
فرج کلیت و حصول آن موقوفست بر حصول این فرجهای جزوی و این
مضمون از فحاوی کلام سابق و لاحق سید قدس روحه العزیز در مبحث
مذکور که ایراد آن طول دارد چون ملاحظه نمایند مستفاد میشود
و در بعضی روایات که وعده فرج در بعضی از منه و اوقات قبل از

ظهور واقع شده یکی ازین فرجهای جزوی مرادست چنانکه در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه شیخ بارع فاضل کامل محمد بن علی بن بابویه
رحمه الله تعالی در روایت اثبات غیبت از حضرت امام الانس
والجان علی بن موسی الرضا علیه افضل الصلوة واکمل التحیات
والثنا نقل مینماید آنچه مضمونش این راجع است که فرج آنحضرت
تمامی سیصد و سیزده است و ظهور آنحضرت بده هزار نفر
و هیچ شبهه نیست که ظهور فرج کلیت پس معلوم شد که مراد
بفرج درین روایت فرج جزویست غایت آنست که چون آنرا
از دیگر فرجهای جزویه فرقی و امتیازی هست تنبیه از امام
علیه السلام بآن واقع شده و ما بدعای تعجیل فرج مأموریم و آن
موجب ثواب بسیار و اجر بیشمارست که از انجمله ادراک سعادت
خدمت و دولت ملازمت آنحضرت است بطریقه رجعت

و در اخبار و آثار اهل بیت اطهار صلوات الله
علیهم وارد است که این سیصد و سیزده نفر اکابر
آنحضرت خواهند بود و از اطراف و اکناف عالم

که عبارت از زنده ساختن الله سبحانه وتعالی است وباز آوردن
بدنیا در زمان ظهور بعضی را از مؤمنان که متوفی شده باشند جهت
ادراک آن دولت وبعضی را از مخالفان ومنافقان جهت انتقام
از ایشان چنانکه مرویست که الله سبحانه وتعالی ابوبکر وعمر را
لعنهما الله تعالی زنده سازد وایشان را در ظهر کوفه جهت تشفی خاطر
مؤمنان صلب نماید واز لطایف کلام ابوجعفر محمد مشهور
بمؤمن الطاق است رضی الله عنه وارضاه که ابوحنیفه کوفی
علیه اللعنه والعذاب بسبیل تعرض با وگفت که شما برجعة قایلید گفت
بلی ائمه ما صلوات الله علیهم چنین فرموده اند ابوحنیفه گفت که
هزار درهم قرض بمن ده که چون رجعت نمایم بتو باز دهم مؤمن الطاق
در جواب گفت که ضامنی بمن ده که چون رجعت نمایی آدمی خواهی بود
نه خوکی تا دو هزار درهم بتو دهم و در باب رجعت از اهل بیت الطهار

علیهم

علیهم صلوات الله اخبار وآثار بسیار وارد است وصور توقیعات
منیفه در کتب شریفه اصحاب بسیار است وهر یک مشتمل بر فواید
وعواید بیشمار است واز جمله صور توقیعات شریفه که بسند معتبر
صحیح این فقیر حقیر را نقل آن صحیح است صورتی است که منتهی میشود
روایت آن بشیخ اجل اکمل قدوه المحدثین سند المتقدمین والمتاخرین
محمد بن یعقوب الکلینی قدس الله تعالی روحه العزیز که او روایت مینماید
از اسحق بن یعقوب که او گفت التماس نمودم از محمد بن عثمان بن سعید العمری
رضی الله عنه وارضاه که برساند از من بخدمت حضرت مولای ما
صاحب الزمان علیه افضل صلوات الله الرحمن کتابی که مشتمل بود
بر مسایلی که بر من مشکل می نمود پس وارد شد توقیع وقیع مبارک آنحضرت
که در آن مذکور بود جواب صواب در حل جمیع اشکالات
آن ابواب واز آنجمله در جواب مسئله که در علت غیبت

وانقطاع مردم درین حالت مذکور شده بود مسطور و متوقع بود آنچه
معنی آن باین راجع است اما علت غیبتی که واقع شده پس بدرستی
که الله سبحانه و تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای آنچنانی که ایمان آورده اید سوال
مکنید و مپرسید از چیزهایی که چون جواب آن بر شما ظاهر گردد
و بر حقیقت آن اطلاع یابید شما را بد آید بدرستی که نبوده است
هیچ یک از پدران من الا که واقع شده است در گردن او بیعت
طاغیی که شیر الطغیان که در زمان او بوده و من ظهور خواهم کرد
آن زمان که ظهور خواهم کرد و نخواهد بود بیعت هیچ یک از آن
طاغیان در گردن من و اما وجه انتفاع و فایده گرفتن از من در حین
غیبت من پس همچون انتفاع با آفتابست چون غایب سازد قرص
آنرا ابر از چشمهای مردم و بدرستی که من امان اهل زمینم

همچنانکه ستارها امان اهل آسمان است و بعد از آن میفرماید
به بندید درهای سوال از آن چیزی که شما را بکار نمی آید و کلفت
و تعب مکشید در دانستن آنچه شما را کفایت کرده اند
و از شما دانش آن نمی طلبند و بسیار دعا کنید جهت تعجیل فرج
بدرستی که آن فرج شماست و مضمون این کلام حقایق نظام
اعجاز انجام چنین مستفاد میشود که عقل بشری وفا بادراک اسرار
الهی نمینماید و آدمی بدانستن همه چیز مکلف نیست و حکمت
در عدم اطلاع بر بعضی تعبدیات همچون روزه آخر رمضان که
واجب است و روزه عید که حرام است و روزه روز بعد از آن
که مستحب است آنست که بنده بداند که او را بندگی و فرمان
برداری می باید نمود و در پی فضول و خود رایی نباید بود و لازم است
که عقل ناقص از کمیت و کیفیت هر چیز رسد مگر آنچیزی که معرفت

آن مکلف باشد و در وسع دانش او گنجد و محمد بن عثمان بن سعید العمری
رضی الله تعالی عنه وارضاه و پدر او از نجبای وکلای حضرت
صاحب الامر اند علیه افضل الصلوات واکمل التحیات و پدر
او در خدمت پدر و جد بزرگوار آنحضرت نیز صلوات الله وسلامه
علیهم صاحب مرتبه علیه بوده و هر دو را منزلهٔ عظیمه و درجهٔ
رفیعه نزد اصحاب ما است و محمد العمری رضوان الله علیه در مدت
غیبت صغری تا قرب پنجاه سال در ناحیه مقدسه در خدمت
آنحضرت متصدی امر وکالت شریفه بوده و سوالات و ملتمسات
مخلصان عرض مینموده و جواب صواب آنحضرت در ضمن
توقیعات رفیعه منیفه بایشان میرسانیده و در جمادی الاول
سنه خمس و ثلثمایه برحمت حق تعالی واصل شده و قبل از موت
بدو ماه قبر خود حفر نموده بوده و از الجوب ساج پوشیده

بوده و چون سوال از این معنی کردند گفت مامور شده ام که کار خود
سازدهم و امر خود را جمع سازم که وقت آن نیست و نزد رحلت
فرمود که مامور شده ام که وصیت این امر نمایم بابو القاسم حسین
بن روح رضوان الله علیه و ابو القاسم حسین بن روح مدتی
دیگر حسب الوصیه متصدی امر وکالت علیه بوده و در شعبان سنه
ست و عشرین و ثلثمایه وفات یافت و در حین وفات
حسب الامر الاعلی وصیت بابی الحسن علی بن محمد السمری
رضی الله عنه نموده و او در نصف شعبان سنه ثمان و
عشرین و ثلثمایه وفات یافت و در محل وفات سمری علیه الرحمه
والرضوان مخلصان التماس وصیت این امر از او نمودند فرمود
لله اَمرٌ هو بالغهُ یعنی خدا رایست امری که او میرساند

غیبت صغری است که مدت آن هفتاد و سه سال بوده ابتدای آن
تاریخ ولادت شریفه که سنه خمس و خمسین ومأتین است و انتهای
آن انتهای ایام وکالة خدمت منیفه و از ینجا ابتدای غیبت کبری است
و در احادیث صحیحه اهل البیت صلوات الله علیهم وارد است
که هیچ مومن نباشد که سعادت رؤیت آن حضرت دریابد غایت
ما فی الباب آنکه بنابر حکمت و مصلحتی چند که بر حقیقت آن جز
علام الغیوب واقف نیست آنحضرت را نشناسد و بعنوانی
که آنحضرت را باید دانست نداند و چون درین غیبت حیرت
عظیم و دهشت جسیم مردمان را حاصل میشود الامن وفقه الله بلطفه العمیم
وعصمه بفضله الکریم و مزلة اقدام و مدحض عقول و افهام است
چنانکه در نقل روایات گذشت ازانجا که مزایای الطاف عالم
مطاف آنحضرت است جهت اطمینان قلوب مومنان و رسوخ

اقدام ایشان و رفع حیرت و دفع تزلزل و دهشت احیانا یکی را از
محبان خاص و مخلصان ذوی الاختصاص مقبول درگاه و قربت
شرف خدمت میفرمایند و برهنمونی توفیق محرم حرم سرای
عصمت خود میسازند تا بصیقل آن لطف جلی و فضل علی زنگ
وسوسهای شیطانی و تسویلات فاسدهٔ نفسانی از آینهٔ
خاطر معتقدان مومن و مومنان موقن زدایند و بر خواطر سلیمه و عقول
مستقیمه واضح است که چون مخالف و موالف بنابر روایات
صحیحهٔ صریحه متفق اند برانکه در زمان ظهور امام دفاین و کنجها
که از نظرها مستور و در تحت زمینها مدفون باشد بر روی
زمین آمده بر حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و ظلمه و
جبابرهٔ روی زمین مقهور او خواهند گردید و ملک عالم
بقبضهٔ اقتدار و حوزهٔ اختیار آنحضرت در خواهد آمد و جهان

بنور عدل و داد آنحضرت منور خواهد شد و جمیع این امور بتمکین
و قدرتیست که خداوند تعالی و تقدس بآنحضرت خواهد داد
بنابرین چه از شاید که در حین این غیبت که در ضمن آن چندین حکمت
حضرت رب العزت علت کلمته و عزت آن قدرت بآن
حضرت ارزانی فرماید که بآن تواند که جایی چند بتصرف خود
در آورد که احدی را بی اشاره علیه آنحضرت بآن راه نباشد
و محال آن مناسب حال در انجا جهت خود و ملازمان خاص و محرمان
سراپرده اختصاص ترتیب فرماید و بلوازم و مراسم سرآمدی
چنانکه مقتضای مصلحت دینی و صوابدید یقینی آنحضرت باشد
در انجا قیام و اقدام نماید و بر عارفان عظم قدر خاندان رفیع الشان
واضح است که این معنی ادنی مرتبه ایشان بلکه اقل مننه لخادمان
مخلص این دودمانست و اگر باین محل لایق می بود بسیاری

از دلایل عقلیه و شواهد نقلیه درین باب ایراد نمود و کتاب
مستطاب اکمال الدین و اتمام النعمه از مصنفات شیخ اجل اکمل افضل
آیة الله فی العالمین قدوة اهل الحق و الیقین ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی
قدس سره العزیز که بدعای شریف حضرت صاحب الزمان
علیه افضل صلوات الله الرحمن حسب الالتماس والد او متولد شده
و کتاب مذکور در باب غیبت با بشارت آنحضرت
که در واقعه باو امر فرموده تصنیف نموده مشتمل است بر بسی
فراید فواید و عواید شواهد و اعتقاد و این فقیر حقیر آنست که اکثر کتب
مصنفه اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین درین باب از همه
جهتی امتیاز دارد و آنچه درین مباحث مستوفی خواهند
بانجا رجوع نمایند و از جمله حکایات وارده و آثار سایره دال
بر آنکه درین غیبت گاه هست که یکی از مخلصان حسب الاشاره علیه

ایشان بسعادت قربت خدمت آنحضرت میرسید و بآن بقعه
مقدسه وصول می یابد حکایت بحر ابیض و جزیرهٔ خضراست
و صورت این حکایت بنوعی است که منقول از خط شیخ اجل
افضل اعلم اکمل عمدة الفقهای المجتهدین مجدد مراسم الائمة الطاهرین
محمد بن محمد بن المکی المشهور بشهید قدس سره العزیز بنقل جمعی از مؤمنان
تقی ثقهٔ معتمد متقی بلفظ عربی نزد این فقیر موجود است
و ترجمهٔ آن بفارسی آنست که شیخ بزرگوار شهید سعید مشار الیه
میفرماید که یافتم بخط شیخ پیشوای دانای فاضل فضل بن یحیی بن علی
طیبی قدس الله نفسه و طهر رمسه این حکایت موافق این عبارت
که میگوید بندهٔ نیازمند بدرگاه جلال خداوند تعالی شانه و عظم
فضل بن یحیی بن علی طیبی عفو کناد خدای تعالی از گناهان او
برحمت خود که شنیدم از شمس الدین محمد بن یحیی حلی و از جلال الدین

بن عبدالله بن حوام حلی در مشهد شریف حایری یعنی مشهد مقدس
منور سید شهدا و نور دیدهٔ مصطفی و سرور سینهٔ علی مرتضی
و جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا علیهم افضل الصلوة و اکمل الثنا وقت
زیارت نصف ماه مبارک شعبان در سال ششصد و نود و نه هجری
که ایشان گفتند بمن که شنیدیم از شیخ صالح متورع زین الدین علی
بن فاضل مازندرانی مجاور مشهد مقدس مولای ما امیر المؤمنین
و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه در زمانی که بصحبت او رسیدیم در مشهد مقدس
سر من رای علی مشرفیه صلوات الله الملک الاعلی حکایت
بحر ابیض و جزیرهٔ خضرا که خود دیده بود و بعین الیقین مشاهده نموده
پس شوق تمام و شعف مالا کلام مرا بروئیت شیخ زین الدین علی
مومی الیه حاصل شد و شنیدن این حکایت از و بمشافهه بی روایت

کسی دیگر از و بواسطه واز درگاه جلال خداوند متعال آسان نمودن
این امر تضرع وابتهال سوال نمودم والتماس کردم و عزم خود
بر توجه جزم ساخته جهت رؤیت وصحبت او روانه جانب خضرا
گشتم واز حسن اتفاق چنین واقع شد که چون بحله رسیدم پیش از
وصول من در اوایل ماه شوال این سال شیخ زین الدین علی مذکور
بحله آمده بود که بمشهد مقدس غروی یعنی مشهد اقدس انور امیر المؤمنین
وامام المتقین علیه صلوات الله وانبیائه والملائکة والناس اجمعین
رود و بقاعدهٔ معهودهٔ مشهوده انجا اقامت نماید واز متوطنان
حله سید حسیب نسیب فخر الدین حسن بن علی موسوی مازندرانی
که بدیدن من رفته نموده بود ودر اثنای سخن چنین نمود که شیخ زین الدین
علی مشار الیه درخانهٔ او که در اواخر بلدهٔ حله واقع است نازلست
پس چون این سخن شنیدم بنوعی شدم که از شادی گویا می پریدم

واصلا توقف ننمودم و در خدمت سید فخر الدین مذکور را صحبت
او نمودم و بصحبت شریفش رسیدم و بمراد خود فایز گردیدم واین
صورت در تاریخ روز چهارشنبه یازدهم ماه شوال بود بسال
ششصد ونود ونه هجری وشنیدم از لفظ شیخ زین الدین علی
مزبور تفصیل این حکایت باین روایت که من چند سال مقیم بودم در دمشق
وقراءة مینمودم قرآن مجید وفرقان حمید بر شیخ زین الدین علی
اندلسی مالکی ومیخواستم که جمع نمایم میان قراءة سبع ناگاه اتفاق
افتاد که او مسافرت نمود بجانب مصر ومن جماعتی که بر او قراءة
مینمودیم با او بمصر رفتیم چون بمصر رسیدیم کتابتی از جانب
پدر شیخ مذکور رسید مضمون آنکه مریض شده واستدعای
حضور او دارد و در ان تخویفی چند کرده بود و او را از تاخیر توجه
واثم شدن عند الله باختیار توقف پس شیخ مشار الیه عزم خود را

برمراجعت دمشق جزم ساخت ومن وبعضی ازشاگردان دیگر درصحبت
او همچنین و چون بجزیرهٔ اندلس رسیدیم مراتبی سخت طاری شد
چنانکه نتوانستم حرکت نمود و چون شیخ علی مومی الیه این حال مشاهده
نمود خطیب اندلس راطلبید و ده درهم نقره باو داد و باو سفارش کرد
که تعهد حال من نماید و در رعایت من غایت اهتمام افزاید تا صحت
حاصل شود یا اجل مقدر رسد و متوجه دمشق گردید و مسافت راه
از ساحل اندلس تا موضعی که شیخ مذکور در انجا ساکن بود یکروزه میشد
ومن سه روز در اندلس ماندم مرتبهٔ تب دار و مریض و خسته حال
بودم که نمی توانستم حرکت نمود و در آخر روز سیوم از لطف
شافی و عنایت وافی حضرت الهی جل شانه تب ازمن مفارقت
کرد و پس ازخانه بیرون آمدم که دران جزیره طوفی نمایم تا باشد
که ازان کربت والم بیماری و غم فسحتی یابم و مرا فرجی حاصل شود

اتفا

اتفاقا قافله دیدم که از کوهستان این جزیره می آمدند و از انجا پشم
و روغن و دیگر متاعها آورده بودند که بفروشند پس ازمردم
پرسیدم که اینها چه طایفه اند و از کجا می آیند گفتند اینها
از سرزمین ولایات بربر واز موضعی که نزدیک بجزایر رفصه
چون این سخن شنیدم بسیار خوشحال گردیدم و جاذبهٔ شوق مرا
برفتن آن سرزمین باعث شده و گفتند که مسافت راه ازینجا تا آن
سرزمین پانزده روزه است و از ابتدای آن مسافت دوروزه راه
معمور نیست و آب در انجا یافت نمیشود و باقی آن مسافت
معمور است و آبادانیها بیکدیگر متصل بوده بدیهها پیوسته است
پس از جماعت اهل قافله مرکوبی جهت قطع دوروزهٔ غیر معمور به ده درهم
نقره کرایه کردم و همراه ایشان متوجه شدم و بعد از قطع دوروزه
راه باقی آن مسافت پیاده قطع میکردم و از ده بده میرفتم

تا باول آن سرزمین رسیدم گفتند مرا که میان تو و جزیرهٔ
رفضه سه روزه راه ماندست پس هیچ توقف نکردم و متوجه
انجا شدم تا بدهی رسیدم که از یکطرف آن دریا بود و از باقی
اطراف آن اندک آبی و وضع آن بشکل جزیره مینمود و در انجا
مسجدی دیدم مشرف بر دریا و دران مسجد رفتم تا از تعب راه
استراحتی یابم دیدم که جماعتی از مردم آن ده آمدند و هر یک
از ایشان ادای نماز خود بنهج کمال نمودند و ارکان و واجبات و سنن
و مستحبات آن چنانکه منقول بود از ائمهٔ ما صلوات الله علیهم بجای
آوردند و همچنین تعقیب و تسبیح و بعد از نماز و رفع دعا و نیاز
از من سوال کردند که چه مذهب داری و واجبات و سنن عبادات
خود بچه طریقه میگذاری در جواب گفتم من مردی عامی
فقیر و از حقایق مذاهب غیر خبیرم پس گفتند آدمی را لابدست

از آنکه بطریقی اعتقاد نماید و مذهبی داشته باشد که در اعمال خود بران
اعتماد نماید گفتم پس اول شما بفرمایید که ملت و مذهب شما
چیست و مقتدا و پیشوای شما کیست گفتند مذهب ما مذهب امیر المومنین
و امام المتقین علی بن ابی طالب امام بحق و پیشوای مطلق و مذهب
پیشوایان دین مبین یازده فرزند ائمهٔ معصومین او و صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین پس حمد خدای تعالی کردم بر ادراک سعادت صحبت
ایشان و اظهار نمودم که من نیز بر مذهب ایشانم و آن طریقه را
حق میدانم بعد از آن سوال کردم که درین کنارهٔ دریا تعیش شما
چون است و قوت ضروری شما از کجا میرسد گفتند از جزیرهٔ خضرا
که از جزایر امام است علیه الصلوة و السلام از راه بحر ابیض که محیط است
بان ناحیه آید پس در هر سالی دو نوبت قوت ما از ان ناحیهٔ مشرفه
عنایت و شفقت میشود گفتم الحال چه مقدار مدت مانده که آثار

ان شفقت بشما واصل شود گفتند چهار ماه پس خاطر از طول این
مدت بغایت متأثر و متألم شد و چون چاره نبود تحمل نمودم و نفس را
تکلیف مصابره فرمودم و مترصد لطایف غیبیه و نفحات لاریبیه از عنایات
الهیه می بودم تا بعد از یک هفته که انجا توقف کرده بودم روزی
در روی دریا نظر میکردم و بر محرومی و دوری از ان ناحیه مقدسه
تاسف میخوردم ناگاه چیزی سفید بچشم من در آمد و می یافتم
که ساعت بساعت پیشتر می آید و بساحل نزدیکتر میگردد
پس سوال از مردم انجا کردم که آیا درین دریا مرغ سفید می باشد
گفتند مگر چیزی در روی دریا دیده که در تشخیص آن متردد گردیده
گفتم بلی از ان سخن بسی خوشحال شدند و گفتند والله که این
کشتیهاست که از طرف امام علیه الصلوة والسلام می آید
پس کشتی بعد از کشتی پیدا شد و چون بساحل رسیدند از

ایشان

از بزرگ کشتی از ان کشتیها دیدم که پیری نیکولقای خوش محاوره
باصفا بیرون آمد و بعد از انکه وضوی کامل ساخت چنانکه از اهل
بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین منقول بود دو رکعت نماز
ادا فرمود پس بجانب من ملتفت شد و سلام کرد و من جواب سلام
او گفتم پس مرا گفت اسم تو چیست و اعتقاد من آنست که علی باشد
گفتم بلی پس بمن اظهار موانست نمود و بسی لطف و ملایمت فرمود
و بعد از ان گفت اسم پدر تو چیست و چنان میدانم که فاضل باشد
گفتم بلی پس چون این سخن از و شنیدم و این نوع ملاطفت و ملایمت
از و دیدم مرا هیچ شک نماند که او را با ما آشنایی بوده و از انجا
تا جزیره آمده پس با ما مرافقت کرده که این مقدار از حال من خبر است
و اسم من و پدر من او را در ضمیر ست پس گفتم او را ای شیخ بزرگوار
و ای بزرگ تا بمقدار آیا بوده با ما زمانی که سفر کردیم از دمشق

و در سفر دمشق تا مصر
مصاحبت نموده

بمصر گفت نه والله گفتم بوده با ما از مصر تا آمد پس گفت نه والله
گفتم پس از کجا مرا می‌شناسی که چنین با من در صدد لطف و استنائی
گفت پیش از آنکه بتو رسم مأمور شده‌ام که ترا باخود بجزیره خضرا برم
پس بغایت از این بشارت مرا شادی روی نمود و فرح بر فرح
افزود که نام من در آن حضرت علیه و ناحیه مقدسه سنیه مذکور گشته
و مرا این رتبه کرامت شد که اسم من در انجا بر آید و آنحضرت علیا
مرا بتوجه سعادت قربت خدمت خود اجازه فرماید و اسم
این شیخ بزرگوار شیخ محمد سندی بود و عادت او چنین
بود که درین مکان یکروز بیشتر توقف نمی‌نمود پس جهت رفاقت
و مصاحبت من لطف فرمود و دو روز توقف نمود و متاعی
که باخود آورده بود گندم و برنج بود آنرا بجماعتی که اسامی ایشان نزد او
مثبت بود قسمت کرد و از انجا متاع بر نداشت باخود الا قدری

خرما پس مرا باخود بکشتی برد و متوجه شد و چون پنج روز در کشتی
سیر نمود در روز ششم آبی دیدم بغایت سفید نظر در آن آب میکردم
و از غایت سفیدی آن آب تعجب می‌نمودم پس شیخ محمد سندی
گفت چیست ترا که این همه نظر درین آب میکنی و از آن متعجبی گفتم
بواسطه آنکه رنگ این غیر رنگ آب دریاهای دیگر میباشد فرمود این
بحر ابیض است و این آب جزیره خضرا است که در گرد آن جزیره
میگردد مثل سور در گرد شهر و از هر طرف آن جزیره که می آیی
آن آب را می‌یابی و آن آب در طعم و لذت مثل آب فرات
بود و بعد از آن چون بجزیره رسیدیم از کشتی بیرون آمدیم
و بمسجد جامع انجا رفتیم دیدم جماعتی بسیار و در میان ایشان شخصی
نشسته بود در غایت مهابت و وقار مرتبه که زبان
از بیان کنه وصف آن قاصر است و مردم او را سید

شمس الدین محمد مخاطبه مینمودند و با او در غایت تعظیم و ادب
بودند و بر قرأة قرآن و حدیث و فقه و غیر آن از علوم دینی و معارف
یقینی میکردند و از دقایق و حقایق هر علم استفسار مینمودند
و آن حضرت هر یک را جواب صواب میفرمود و با فاده افاضه
تشفی خاطر ایشان مینمود بی آنکه مطالعه کتابی نماید و رجوع
بنوشته فرماید و چون در خدمت آن حضرت حاضر شدم التفات
بسیار فرمود و ملاطفت و مرحمت بیشمار نمود و از تعب و زحمت
راه سوال کرد و جهت من منزلی معین ساخت و فرمود که این منزل
مخصوص تست چون خواهی که بیاسایی و استراحه نمایی پس خاستم
و بآن منزل رفتم و استراحه کردم و آخر روز باز بخدمت آنحضرت
مراجعت نمودم و دران بقعه شریفه هشت روز مدت اقامت
من بود درین اثنا روز جمعه واقع شد پس مردم از برای نماز جمعه

جمع شدند و نماز جمعه بطریق وجوب در عقب سید شمس الدین محمد
عالم ادا نمودند و بعد از نماز که مردم متفرق شدند از خدمت سید
شمس الدین محمد عالم بسبیل استفاده سوال کردم که ای مولا
و خداوندکار من شما نماز جمعه بطریق وجوب ادا فرمودید فرمود بلی
برای آنکه شرایط وجوب آن حاصل است گفتم از روی گستاخی
و تفحص دینی که شما امامید فرمود که ساکت باش و در پی مثل این
تفحصات مباش پس ساکت شدم تا ساعتی چند گذشت باز
باعث طلب هر چند گستاخی بود مرا در صدد سوال در آورد
پس گفتم آیا شما را رویت شریفه امام علیه السلام حاصل گشته
فرمود پدر من ایشان را دیده و بخدمت ایشان رسیده شیخ علی بن
فاضل گفت که از جمله سوالاتی که از روی استغنا و گستاخی
کردم و بخدمت آنحضرت عرض نمودم آن بود که در گوشه این شهر

درختی مینمود که بر طاق آن قبه از آجر ساخته بود و شانزده شاخ
آن درخت از میان قبه بیرون آورده بود و چون وضعی غیر مکرر
مینمود از خدمت آنحضرت سوال از کیفیت آن کردم فرمود
که آن محلی است شریف متبرک منیف و من هر روز جمعه آنجا میروم
و زیارت میکنم و نماز میگذارم و در آنجا ورقی می یابم که در آن
نوشته است آنچه من در آن هفته از جانب صاحب الامر علیه
الصلوة والسلام مأمورم که آن عمل نمایم و آن را بعمل می آورم
و مضمون آن را بکار میفرمایم پس مرا اشاره فرمود که برو و تو نیز
آنجا زیارت کن پس چون رفتم جایی یافتم در غایت صفا و دو خادم
دیدم از مخلصان صاحب الامر که موکل بودند در آنجا پس با من اظهار
ملاطفت کردند و موانست نمودند و حوالی آن قبۀ شریفه را گردیدم
و بشرف زیارت رسیدم و از آب چشمه که نزد آن قبۀ شریفه

بود آشامیدم و باز بخدمت حضرت سید شمس الدین محمد عالم رجوع
کردم و از آنحضرت سوال نمودم که شما گاهی به بالای این قبه
میفرمایید و آنجا را بقدوم مبارک مشرف مینمایید فرمود بلی متوجه
میشوم و بر سطح این قبه در هر سالی یک نوبت بالا میروم و چون
این حالات و صورت این کیفیات از سید شمس الدین محمد عالم
مشاهده نمودم از شیخ محمد سپندی که در صحبت خود مرا آنجا آورده
بود از تحقیق حال و نسب و نسبت آن عالی تبار تفحص و سوال کردم مرا
گفت که آنحضرت پسرزادۀ حضرت امام است علیه الصلوة والسلام
و پدر بزرگوار عالیمقدارش وفات یافته و الحال او بجای پدر بزرگوار
خود است و متولی و متصدی امور او شیخ علی بن فاضل میگوید که
مرا داعیۀ آن شد که خدمت سید شمس الدین محمد عالم قرآن مجید قرائت
نمایم درین معنی از آن حضرت طلب اذن نمودم و چون مرخص شدم

دراثنای قرارت کاهی که باختلاف قرارت قاریان میرسیدم
میگفتم که حمزه چنین خوانده وکسائی چنین و عاصم چنین وابوعمرو
چنین و قرارت هریک از قاریان را ذکر میکردم سید شمس الدین محمد
عالم فرمودند این جماعت را که تو میگوئی نمی شناسیم
اما یقین میدانیم که قرآن مجید بر هفت حرف نازل شده و حقیقت
این حال آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون از حجة الوداع
رجوع فرمود جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل شد وگفت
یا محمد خدای تعالی فرموده که قرآن را اعاده نمائی و
تازه بر من قرارت فرمائی تا اول و آخر سورها و اختلافی
که در آن هست تو باز نمائیم پس جمع شد در خدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام وحسن وحسین
علیهما السلام و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و جمعی از صحابه

وعثمان بن عفان از آنچه منافقان نیز با ایشان بودند و پیغمبر صلی الله علیه
و آله قرارت میفرمود و چون بمحلی میرسید که در آنجا اختلافی در
قرارت بود جبرئیل علیه السلام بیان می نمود وامیر المؤمنین
علیه السلام می نوشت آنرا در جائی که صفحهای ست از پوست تنک مثل کاغذ
پس جمع اختلافات که عبارتست از تعدد قرآات اینست قرارت
و روایت امیر المؤمنین است علیه الصلوة والسلام و باید دانست
که عثمان علیه اللعنة والخذلان اگرچه از حضار آن مجلس بود و استراق
سمع می نمود اما حال آن لعین بدین حسان بود که اصلا از آن استماع
او را فایده نبود بلکه کفر و نفاق او می افزود و همچون بعضی از
کاتبان وحی که با وجود آنکه در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودند و کتابت وحی مینمودند در آخر الامر مرتد شدند و
کافر گردیدند پس وحی ربانی و کلام سبحانی و صحبت پیغمبر و خدمت

آنحضرت از زمان غایبه مندست که دل از کدورت کفر و نفاق پاک
گردیده و حلاوت ایمان بمذاق جان چشیده باشد و الا دلهای
مبتلا بمرض شرک و نفاق را استماع وحی و صحبت صاحب وحی
باتفاق موجب مزید مرض کفر و نفاق میگردد چنانکه آیهٔ کریمه
فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَلَهُم عَذَابٌ اَلِیمٌ از انخبر
میدهد شیخ علی بن فاضل گفت که بعد از نماز روز آن جمعه که انجا
بودم آوازی و صدائی شنیدم و جماعتی سواران انبوه دیدم که جمع
شده اند و صف زده اند سوال از کیفیت این حال کردم سید شمس الدین
محمد عالم فرمود که این جماعت امراء لشکر امام اند علیه السلام که هر
روز جمعه بعد از نماز سواری مینمایند و صف می آرایند پس
من طلب اذن نمودم که در میان ایشان درآیم و کیفیت احوال
ایشان خوب ملاحظه نمایم مرخص شدم و در میانهٔ ایشان رفتم

جمعی

جمعی کثیر دیدم که ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله میکردند
و دعای امام القایم بامر الله الناصح لدین الله محمد بن الحسن الخلف
صاحب الزمان علیه الصلوة و السلام میگفتند پس رجوع نمودم
بخدمت سید شمس الدین محمد عالم فرمود که این لشکر را دیدی و معرفت
حال ایشان پرسیدی گفتم بلی ای مولا و خداوندگار من پس فرمود
امرا و پیشوایان ایشان را شماره نمودی گفتم نه و الله فرمود عدد ایشان
سیصد و یازده امیرست و بدرستی که آنچه مانده است
از امراء دو امیر دیگرست و فرجی که درین اوقات میبایدکه از قوت
بفعل درآید نزدیک شده و آن در سالهای طاق است از دههٔ اول
از هشتصد سال هجری و باید دانست که همچنانکه در مقدمهٔ این حکایت
گذشت فرج دو است فرج کلی که مراد از ان ظهور صاحب
الامر است صلوات الله علیه و فرج جزوی که در هر وقت از امتداد

زمان غیبت بحسب مصلحت الهی از قوت بفعل می آید و این از
قبیل شرط و موقوف علیه فرج کلیست و تا این فرجات
متعدده هر یک در وقت خود بظهور نرسد و وجود نمی گیرد
فرج کلی که ظهور حضرت است بحصول نمی پیوندد و این که حضرت سید
شمس الدین محمد عالم علیه التحیة والسلام اشاره فرموده و بیان نموده
که این فرج در سالهای طاق از دهه اول هشتصد سال هجری خواهد
بود یکی از فرجات جزویه مراد است که در حصول آن مزید اهتمامی
هست و در آن تاریخ که تعیین فرمود از قوت بفعل خواهد آمد
و احتمال دارد که آن فرج وجود و حصول آن دو امیر دیگر باشد
که از عدد سیصد و سیزده باقی بوده زیرا که بعد از آنکه فرمود که
آنچه مانده است از امرا لشکر دو امیر دیگرست بی فاصله فرمود
که فرج نزدیک شده و آن در سالهای طاق است از دهه اول

از هشتصد سال هجری شیخ زین الدین علی مازندرانی میگوید
بعد از این سخن سید شمس الدین محمد عالم فرمود که مصلحت در آنست
که بوطن و مسکن خود باز گردی از این سخن بسی متالم و متاثر شدم و گریه
بر من غالب گشت و گفتم ای مولا و خداوندگار من عزم خود
بر اقامت آستانه خدمت و شرف ملازمت شما جزم ساخته ام
تا اجل مقدر من برسد فرمود با اذن و اجازه آنکسی که باینجا آمده
باز با اذن و اجازه آنکس رجوع می باید نمود و بآن موضع که از انجا
متوجه شده پس چون تاکید امر مطاع لازم الاتباع چنین صادر گشت
مرا چاره جز باز گشتن نماند پس بخدمت آن حضرت عرض کردم
که اذن و اجازه هست که آنچه دیده ام و شنیده ام چون از شرف
خدمت دور شوم باز گویم فرمود باکی نیست که آنچه دیدی
و شنیدی با مومنان حکایت نمایی الا فلان چیز و فلان چیز

وتعیین فرمود که چه چیزها پست آنکه بازنباید گفت بعد از آن
فرمود که بدانکه هر که مؤمن محق است البته او را رؤیت امام
علیه الصلوة والسلام حاصل میشود لیکن نمی شناسد آنحضرت را
پس گفتم ای مولا و خداوندگار من من خود را از جمله بندگان محق
آنحضرت میدانم اما آنحضرت را ندیده ام و بخدمت آنحضرت
نرسیده ام فرمود که تو دو نوبت آنحضرت را دیده یکنوبت
آنست که چون اول بار که بسامره آمدی و رفقا و اصحاب که داشتی
پیش از تو بیرون رفتند و تو بعد از ایشان ماندی و از عقب ایشان
میرفتی تا بجوئی رسیدی که آب در آن نبود شخصی پیدا شد سوار
بر اسپی شهبا و در دست او نیزه بود و از پس چون او را
دیدی ترسیدی که مبادا ترا برهنه سازد و چون نزدیک شد
گفت باک مدار اینجا از آن قبیل کسی نیست که تو ازو بترسی

برو و برفقا و یاران خود برس که انتظار تو میکشند در زیر
فلان درخت پس سید شمس الدین محمد عالم فرمود مرا
یاد آور والله که چنین بوده یا نه گفتم همچنین بوده ای
مولا و خداوندگار من بعد از آن فرمود که بدانکه درین جزیره
هرگز داخل نشده یکدینار و هرگز بیرون نرفته از آن یکدینار
بعد از آن از خدمت آنحضرت مفارقت نمودم و برفاقت
شیخ محمد سندی باز گشتم و شیخ محمد مذکور از آنجا پاره
گندم با خود برداشت و پاره برنج پس چون بساحل بربر
رسیدیم آنرا فروخت و از بهای آن پانزده دینار طلا که
عبارت از پانزده مثقال شرعی باشد و پانزده درهم نقره
که عبارت از ده مثقال و نیم شرعی باشد بمن داد و پرسید که
تو عزم حج داری گفتم ای والله گفت این را توشه راه

بسیار شیخ علی بن فاضل گفت که در زمان بودن من در خدمت
سید شمس الدین محمد عالم شنیدم که یکی از علمای شیعه نزد
ایشان مذکور شد و از متقدمین و متاخرین الا شیخ ابو جعفر
طوسی و شیخ ابو القاسم جعفر بن سعید حلی رضی الله عنهما و
میگفتند شیخ ابو القاسم جعفر در اجتهاد مخالفت کرده
در شانزده مسئله با شیخ ابو جعفر طوسی و حق دران مسائل
با شیخ ابو جعفر است شیخ علی بن فاضل گفت که دیدم سید
شمس الدین محمد عالم را که تفریق می فرمود و جمع نمی نمود
میان نماز پیشین و پسین پس گفتم ای مولا خداوندگار من
شیعه دران بلاد که ما هستیم جمع مینمایند میان نماز پیشین
و پسین فرمود نیک می کنند و درست است و کسی را
که شغلی و مهمی نباشد چون میان هر دو جمع بکنند و تفریق

نماید جایز است و تواند بود و در آنکه جمع و تفریق
هر دو جایز است شایبه نیست شیخ فضل بن یحیی بن
علی طیبی گفت که شیخ علی بن فاضل ذکر کرد که از
زمانی که دران بقعه شریفه مقدسه بوده ام تا آن
تاریخ که به یکدیگر رسیدیم در حله سیفیه و این حکایت
از و شنیدم هشت سال و نیم بوده شیخ فضل بن
یحیی رحمة الله تعالی در آخر این حکایت میگوید آنچه
ترجمه اش اینست که سپاس و ستایش خداوند
تعالی را بر مجتمع شدن و رسیدن با این شیخ بزرگوار
و شنیدن من این حکایت را از لفظ گهربار او
و محفوظ شدن من از صحبت و خدمت آنکسی که
او را نظر بران ناحیه مقدسه افتاده و بسعادت

حضور آن امکان شریف مشرف گشته با آنکه سیمای
خیر او واضح و آثار تقوی و صلاح از وجنات حال او لایح
و نشانهٔ ورع و هدی از مجاری اطوار او پیدا و علامهٔ
صدق و صواب در هر باب از مطاوی سخنان
و فحاوی بیان او باهر و هویدا بود و بعد از
سپاس و ستایش باری تعالی بر آن
نعمت عظمی و عطیهٔ کبری قلم سخن باین نمود که چون
شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت شنیدم
که او وقتی در سهله اقامت کرد و توقف نمود
بواسطهٔ وعدهٔ که با او شده بود و مولد و موطن شیخ
علی بن فاضل از اقلیم مازندران بود و از بلده که آنرا
پریم میگویند و شیخ علی بن فاضل گفت که

رسیدن من بآن جهت شریفه در رجب بود سنه
تسعین و ستمایه والحمد لله وحده. تحریراً فی بیست و پنجم
شهر ذی قعده سنه اثنی و خمسین و تسعمایه الهجریه
النبویه علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات کتبه العبد الداعی
شاه محمد حلوایی
نیشابوری